

بازیابی عناصر زبرزنجیری در قرآن و بررسی ارتباط آن با معنا در سطح جمله

(نویسنده مسؤول) دکتر جمال طالبی قره قشلاقی

دانشیار گروه آموزشی زبان و ادبیات عرب، دانشگاه فرهنگیان، تهران، ایران

j.talebi@cfu.ac.ir

دکتر سید جعفر صادقی

استادیار گروه آموزشی الهیات و معارف اسلامی دانشگاه فرهنگیان، تهران، ایران

چکیده: عناصر زبرزنجیری شامل آن دسته از نشانه‌هایی هستند که فراتر از الفاظ، می‌توانند در معنای مراد گوینده از میان چند معنا یا تشخیص و کشف معنای صحیح مؤثر باشند. همان‌گونه که از معنا، می‌توان عناصر زبرزنجیری را دریافت، معنا خود نیز با به کارگیری این عناصر بهتر القا می‌شود. گرچه قرآن به صورت متن در اختیار ما قرار گرفته، از آن رو که کلامی قصدگراست، معانی آن یقیناً می‌تواند در بازیابی عناصر زبرزنجیری آیات مؤثر باشد؛ درک و بهره‌گیری از این عناصر، متقابلاً می‌تواند در تعیین معنای مراد اثر نهد. این پژوهش کتابخانه‌ای با روش توصیفی-تحلیلی، با تکیه بر مختصات سه عنصر زبرزنجیری شامل تکیه، آهنگ و درنگ، نسبت به تطبیق آن‌ها با نمونه‌هایی از آیات قرآن کریم در سطح جمله پرداخته و به این نتیجه دست یافته است که می‌توان با توجه به محل تکیه در سطح جملات، آهنگ کلام و محل وقف و سکت از دو معنای محتمل، معنایی را که صحیح است به دست آورد و متقابلاً، با توجه به معنای آیه، دریافت که محل تکیه در سطح جملات کجاست، آهنگ کلام به چه نحو است و محل وقف و سکت در کدام موضع است. اهمیت این پژوهش از این روست که تاکنون در هیچ نظر تفسیری یا پژوهش، عناصر زبرزنجیری برای تشخیص معنای آیه، بررسی یا پیشنهاد نشده است.

واژه‌های کلیدی: زبان‌شناسی؛ عناصر زبرزنجیری؛ تکیه؛ آهنگ؛ درنگ.

مقدمه

قرآن کریم، زبان خود را «لسان قوم» معرفی کرده و تصریح نموده است که به زبان عربی مبین سخن گفته است. بر این مبنا، قرآن با تبدیل معانی و معارف متعالی به قالب و لباس لفظ و با در نظر گرفتن اینکه مخاطب کلام، انسان است، به شیوه محاورات عقلایی ما بین انسان‌ها تکلم نموده است. از این رو، بدیهی است که برای درک و فهم معانی قرآن باید به شیوه محاوره عقلی رجوع کرد. در کلام بشری، افزون بر استفاده از الفاظ اعم از واک، واژه و... که به آن‌ها عناصر زنجیری اطلاق می‌شود، نیازمند بهره‌مندی از عناصر دیگری هستیم که در ظاهر الفاظ خود را نشان نمی‌دهند. چنان که امروزه اگر از علامت‌های نگارشی که در دوران معاصر وضع و قرارداد شده (مانند علامت سؤال، علامت تعجب و...) استفاده نشود، چه بسا درک معنای مورد نظر گوینده برای شنونده با اختلال مواجه شود. مثال مشهوری که در این باره وجود دارد جمله: «عفو لازم نیست اعدامش کنید است» که با قرار دادن ویرگول پس از کلمه «عفو» معنای رهایی فرد مورد نظر را می‌دهد اما اگر ویرگول پس از کلمه «نیست» قرار گیرد، به معنای فرمان اعدام شخص مورد نظر است. البته در همه موارد این علامت‌ها نمی‌توانند راهنمای جامع و مانعی تلقی شوند؛ زیرا گاه ممکن است با تبدیل کلام گفتاری به نوشتاری، برخی نشانه‌های فهم مقصود متکلم، مانند تکیه واژگان در یک جمله نامعلوم باشد و موجب برداشت‌های متعدد و چه بسا نادرست شود.

قرآن کلامی کهن و مبتنی بر محاورات عقلایی است که در متن رسیده از نسل‌های پیشین، از علامت‌های امروزی در آن استفاده نشده و موارد زیادی در آیات آن وجود دارد که به دلیل همراه نبود نشانه‌های مورد استفاده در گفتار، می‌تواند موجب برداشت‌های متعدد و چه بسا نادرست گردد؛ از این رو لازم می‌نماید درباره اهمیت نشانه‌های غیر لفظی که به آن «عناصر زبر زنجیری» اطلاق می‌شود، پژوهش‌هایی صورت گیرد.

برای تعریف عناصر زبر زنجیری لازم است ابتدا صوت و آوا را تعریف نماییم. در دانش «آواشناسی» صوت پدیده‌ای است طبیعی که اثر آن را از راه قوه شنوایی درک می‌کنیم، بی‌آنکه به ذات آن پی ببریم.^۱ آوا و اصوات به دو گروه «آواهای زنجیری» و «آواهای زبر زنجیری» تقسیم می‌شود. پس از تعیین مختصه‌های آوایی زنجیری، تعدادی مختصه آوایی به جا می‌ماند که در هیچ یک از واحدهای زنجیری نمی‌گنجد؛ زیرا اولاً همزمان با بیش از یک واحد زنجیری تولید می‌شوند، ثانیاً جایگاه آن‌ها در زنجیره گفتار متغیر است. در نتیجه برای تعریف و توصیف این مختصه‌ها به واحدهایی نیاز داریم که

۱- آنیس، آواشناسی زبان عربی، ۷.

متفاوت از واحدهای زنجیری باشد که به واحدهای زبرزنجیری موسومند. واحدهای زبرزنجیری ممکن است از ترکیب چند مختصه آوایی که اغلب با هم پدیدار می‌شوند، ساخته شوند.^۱ میان زبان‌شناسان بر سر عناصر زبرزنجیری، اختلاف نظر وجود دارد. با توجه به نظر بیشتر آنان و ویژگی‌های خاص قرآن، می‌توان در این پژوهش سه عنصر تکیه، آهنگ و درنگ را نام برد.

پژوهش‌های متعدد نشان داده است که عناصر زبرزنجیری به عنوان نشانه‌های آوایی می‌توانند در درک و کشف مدلول کلام و رفع ابهامات آن تأثیر فراوان داشته باشند. مطابق برخی تحقیقات در زمان گفتگوی رو در رو تنها ۷ درصد آن کلامی، ۳۸ درصد صوتی و ۵۵ درصد غیرکلامی است. به تعبیر دیگر حدود دو پنجم ارتباط و انتقال مقصود از طریق صوت و ویژگی‌های آن صورت می‌گیرد.^۲ فرضیه پژوهش استنه‌وور^۳، آلت^۴ و فردریچی^۵ (۱۹۹۹) آن بود که ویژگی‌های نوایی (زبرزنجیری) می‌توانند سبب رفع ابهام دستوری جمله شوند. در یک پژوهش دیگر با ماهیت ادراکی - شنیداری، نقش ویژگی‌های نوایی در رفع ابهام از ساخت‌های مبهم بررسی و مشخص شد که کدام ویژگی نوایی در فارسی عامل ابهام‌زدایی است.^۶ یکی از رایج‌ترین انواع ابهام، ابهام ساختاری است که ناشی از نحوه گروه‌بندی کلمات در ساخت‌های نحوی بزرگتر است. مطالعات انجام شده، نقش نشانه‌های نوایی از جمله عناصر زبرزنجیری را در ابهام‌زدایی از عبارات دارای ابهام ساختاری تأیید کرده است.^۷

عناصر زبرزنجیری از عواملی هستند که بر بلاغت کلام دلالت دارند. با تکیه بر این نکته که بلاغت به مفهوم رسا بودن کلام در دلالت است که به عبارت دیگر، میزان بلاغت هر کلامی گویای آن است که معنایی که گوینده از آن کلام، اراده کرده، همان است که مخاطب نیز دریافت می‌کند یا نه. اهمیت این عناصر و نقش آن در بلاغت را می‌توان با اشاره به برخی ترجمه‌های قرآن درک نمود. برای مثال ترجمه مکارم شیرازی از عبارت «وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ»^۸ چنین است: «و سرانجام نیک نزد خداست» اما در حقیقت ترجمه ارائه شده، مربوط به عبارت «حسن المآب عند الله» است نه عبارت قرآنی مذکور. در حالی که فیض الاسلام، با توجه دقیق به ترکیب جمله و درک معنایی که ناظر به تکیه به عنوان یکی از

۱ - حق‌شناس، آواشناسی (فونتیک)، ۱۲۱.

۲ - پیز، زبان بدن، ۱۴ - ۱۵

3- Steinhauer, K.

4- Alter, K.

5 - Friederici, A. D.

۶ - صادقی، ۲۰۱۲: ۶۷-۸۰

۷ - پیز، زبان بدن، ۶۹.

۸ - آل عمران، ۱۴.

عناصر زبرزنجیری است، عبارت قرآنی یاد شده را این گونه معنا کرده است: «و نزد خداست جای بازگشت نیکو» روشن است که در معنای اخیر، مسئله انحصار اختصاص حسن المأب به خداوند کاملاً مشهود است.

تفسیر قرآن نیز چنین است و ارتباط تنگاتنگی با دانش زبان‌شناسی دارد. با وجود آنکه قرآن تنها به صورت یک میراث متنی در اختیار ما قرار گرفته که مشتمل بر عناصر زنجیری کلام است، لیکن، داده‌های فراوانی پیرامون آن یافت می‌شود که روشن کننده مختصات غیر متنی و گفتاری آن است. نمونه بارز این داده‌ها، روایات فراوان درباره قرائت قرآن است که با بیان جزئیات، به ضبط و ثبت چگونگی ادای حروف، حرکات و کلمات و خصوصیات آنها پرداخته‌اند^۱ که می‌توان بر اساس اطلاعات مزبور، به بازیابی و بازنمایی قرائت‌های یاد شده و ادای صوتی آنها اقدام نمود.

از سوی دیگر معنا می‌تواند در بازشناسی، بازیابی و بازنمایی بافت‌ها و تمیز سره از ناسره مؤثر افتد. چندان‌که برخی از مفسران، عرضه روایات سبب نزول به مضامین آیات را یکی از شیوه‌های تشخیص صحت یا سقم این اخبار می‌دانند.^۲ بر این اساس، به نظر می‌رسد یکی از عواملی که می‌تواند در تعامل با معانی قرآن و با نگاه به بافت‌های کلامی و مقامی معاضد در تفسیر آیات تشخیص معانی صحیح را تسهیل و تدقیق نماید، استفاده از عناصر زبرزنجیری به عنوان مختصات نوایی آیات قرآن است. متقابلاً ابهام وقتی ایجاد می‌شود که یک ساختار نوایی را بتوان دو یا سه گونه تفسیر کرد. بافت کلام معمولاً این گونه ابهام را می‌زداید.^۳ عناصر زبرزنجیری نیز یقیناً در رفع ابهام در زبان‌های گوناگون نقش مهمی دارد، چنان‌که در مجموعه‌ای از آزمایش‌های تولیدی و درکی (شنیداری) مشخص شد که تکیه در ابهام زدایی از عبارات مبهم فارسی نقش دارد.^۴

این پژوهش با ملاحظه اینکه تعامل دوسویه یاد شده درباره هر متن قصدگرایی طبیعتاً وجود دارد، در صدد آن است که با توجه به معانی بیان شده در تفاسیر درباره نمونه‌هایی از آیات قرآن، به بازنمایی واحدهای زبرزنجیری در قرآن کریم بپردازد و اثرپذیری معنا از واحدهای مذکور را نیز نمایان سازد. بهره‌گیری از اختلافات تفسیری در این زمینه، به این علت که می‌تواند از جهات مختلف به معنا و به تبع آن، نمایاندن عناصر یاد شده و کم و کیف آن‌ها یاری رساند، ویژگی مهم این پژوهش است. ضرورت انجام پژوهش از آن روست که اگر قرآن کریم به مثابه متنی به جا مانده از عصر پیامبر اکرم (ص) با استمداد جامع و همه‌جانبه از بافت‌های کلامی و مقامی تفسیر شود، مدلولات آن به همان نحو که مراد خداوند متعال بوده روشن و ابهامات آن برطرف خواهد شد که البته این، امری مطلق نیست و به مؤلفه‌های گوناگون از

۱ - دانی، التیسیر فی القراءات السبع، ۱۴۰۴.

۲ - جلیلی، «اسباب نزول در نظریه تفسیری طباطبایی»، ۲۵.

۳ - خزاعی‌فر، «تکیه جمله در جمله ساده فارسی»، ۴۵.

۴ - صادقی، ساخت نوایی زبان فارسی: تکیه واژگانی و آهنگ، ۲۲ - ۳۸.

جمله در دسترس بودن بافت‌ها بستگی دارد. در این مسیر، در کنار بافت‌های کلامی و مقامی شناخته شده، می‌توان از عوامل دیگری نیز برای کشف مدلولات و رفع ابهامات معنایی قرآنی بهره برد که عناصر زبرزنجیری از جمله آنهاست.

سؤالات تحقیق

پژوهش حاضر به دنبال آن است که به این پرسش‌ها پاسخ دهد:

- ۱- چگونه می‌توان با در نظر گرفتن معنا، به بازایی عناصر زبرزنجیری در قرآن پرداخت؟
- ۲- عناصر زبرزنجیری، چگونه می‌تواند متقابلاً در درک معنای درست از آیات، به ویژه در موارد اختلافی، یاری رساند؟

پیشینه تحقیق

در بررسی پیشینه، گرچه پژوهش‌هایی چند یافت شد، اما هیچ‌کدام نتوانسته‌اند به صورت جامع و همه‌جانبه به پرسش یاد شده پاسخ درخور دهند. برای مثال، در پایان‌نامه ارشد «النبر فی العربی و تطبیقاتها فی القرآن الکریم» موضوع تطبیقی ارزش‌واچی تکیه آن هم از نوع هجایی متفاوت از پژوهش حاضر بررسی شده است.^۱ در مقاله عربی «ظاهرة النبر فی القرآن الکریم» انجام داده‌اند، تنها کلیاتی درباره پدیده تکیه در قرآن بیان شده است.^۲ پژوهشگران دیگری دو عنصر نبر و تنغیم را در محدوده جزء ۳۰ بررسی کرده‌اند و غالباً بر نبر هجایی در کلمات و نیز بعد موسیقایی دو عنصر مذکور پرداخته‌اند.^۳ در یک پژوهش نیز، نویسندگان تنها به بررسی نقش آکسان پرداخته‌اند و موارد بیان شده را به حوزه مشترک معنا و تلاوت، اعم از کلمات و جملات اختصاص داده‌اند.^۴ در پژوهشی هم، نقش تکیه هجایی در تغییر معانی واژگانی قرآن کریم بررسی شده که خارج از محدوده پژوهش حاضر است.^۵ آثار دیگری نیز وجود دارد که مانند تحقیق‌های فوق، غالباً به تأثیر برخی از عناصر زبرزنجیری در معنا و تفسیر آیات پرداخته‌اند در حالی که پژوهش حاضر به علاوه در صدد تبیین عکس این فرایند نیز هست و موضوع آن معنائشناسی جملات است نه کلمات. همچنین، هیچ یک از پژوهش‌های انجام شده، به بررسی جامع همه عناصر زبرزنجیری در ارتباط با قرآن نپرداخته‌اند. لذا، پژوهش حاضر با تحقیقات پیشین، متمایز است.

۱ عبسی، النبر فی العربی و تطبیقاتها فی القرآن الکریم.

۲ کیانی و رحمانی، ۱۰۱-۱۲۱.

۳ غیبی و پرشور، «واکاوی ايقاع نبر و تنغیم در جزء ۳۰ قرآن کریم»، ۴۹-۶۴.

۴ حیدری و علینژاد عمران، «نقش آکسان‌ها در انتقال معانی و تلاوت معنا محور قرآن کریم»، ۱-۱۶.

۵ فرع شیرازی، «قدرت تکیه هجایی در تغییر معانی واژگانی قرآن کریم»، ۱۹۳-۲۱۶.

روش شناسی پژوهش

این تحقیق کتابخانه‌ای و به روش توصیفی-تحلیلی ضمن بهره‌گیری از منابع تخصصی زبان‌شناسی برای بیان مفاهیم نظری و ارائه نمونه‌های قرآنی و تطبیق آن‌ها با عناصر زبرزنجیری، با تکیه بر منابع تفسیری، به بررسی و مقایسه دیدگاه‌ها و نهایتاً تحلیل و استنتاج می‌پردازد.

یافته‌های پژوهش

در این پژوهش با توجه به تعریف عناصر زبرزنجیری و جایگاه آن در محاورات عقلا و بر مبنای باور به اینکه زبان قرآن نیز منطبق بر همین گونه محاورات است، سه عنصر تکیه، آهنگ و درنگ به عنوان مهمترین و مشهورترین عناصر زبرزنجیری با آیات قرآن تطبیق داده شد و با بهره‌گیری از نظرات تفسیری مفسران گوناگون، مشخص می‌شود که از یک سو، می‌توان با تکیه بر دیدگاه‌های تفسیری، عناصر زبرزنجیری را در آیات قرآن کریم در کنار عناصر زنجیری تا حدودی یافت و در وهله دوم، ارتباط معنایی این عناصر را با معانی آیات در سطح جمله کاوید و بررسی کرد. همچنین از این رهگذر، می‌توان از عناصر زبرزنجیری در ترجیح برخی معانی در مواردی که تعدد معنا وجود دارد، یا تشخیص درستی یا نادرستی معنای بیان شده در تفاسیر قرآن بهره برد.

مروری بر مفاهیم نظری

الف- تکیه

در تلفظ یک کلمه یا عبارت، یک یا چند هجا برجسته‌تر تلفظ می‌شود. این صفت خاص یعنی هجاها، موجب انفکاک اجزای کلام از یکدیگر است و بدان، «تکیه» می‌گویند.^۱ مثلاً وقتی در فارسی می‌گوییم «از سرگذشت»، به حسب آنکه هجای سر را با برجستگی یا بی‌آن ادا کنیم، تقسیم اصوات این عبارت به کلمات تغییر می‌پذیرد و به تبع آن، معنای عبارت نیز مختلف می‌شود. اگر به «سر» برجستگی بدهیم، این هجا کلمه مستقلی ادراک می‌شود و اگر آن را بدون این برجستگی ادا کنیم، جزئی از کلمه پس از خود به شمار می‌آید و مجموع هجاهای «سر-گ-ذش-ت» کلمه واحد شمرده شده، معنای واحدی از آن ادراک می‌گردد.^۲ در برخی منابع، از اصطلاح «التبر» که در میان قدما، غالباً درباره ادای حرف، از جمله همزه، با شدت، سنگینی و بلندی کاربرد داشته است، در کاربردی نوین، معادل تکیه استفاده شده و برای تقسیم دوگانه تکیه در کلمات و جملات، به ترتیب اصطلاحات «نبر صرفی» و «نبر سیاقی یا دلالی» به کار رفته است؛^۳ گاهی

۱- ناتل خانلری، تاریخ زبان فارسی، ۶۲.

۲- ناتل خانلری، تاریخ زبان فارسی، ۶۲.

۳- عبسی، التبر فی العربیه، ۳۱.

نیز برای تکیه در کلمات از اصطلاح «نبر الکلمه» و برای تکیه در جملات از اصطلاح «نبر الجملة» استفاده شده است.^۱ همچنین گونه اخیر، به دو نوع تأکیدی و تقریری تقسیم شده که نوع تأکیدی، از لحاظ شدت از نوع تقریری فزاینده‌تر است.^۲ هنگام تلفظ هجای تکیه‌دار، تمامی اندام‌های گفتار در یک زمان، در نهایت فعالیت هستند که موجب می‌شود صدا بلند و واضح باشد.^۳ تکیه از نظر کمیت انواع متعددی دارد؛ از جمله تکیه تأکیدی که نسبت به دیگر انواع تکیه، در یک زنجیره آوایی معین، از حداکثر فشار هوا، تغییرات زیر و بمی و کشش واکه‌ای ساخته می‌شود و هجای تکیه‌بر آن، رساتر از همه هجاهای آن زنجیره شنیده می‌شود.^۴

«تکیه کلمه»، برجسته ساختن یک هجای کلمه است نسبت به هجاهای دیگر همان کلمه.^۵ تکیه در کلمه، در زبان عربی، پیرو قواعدی ثابت است؛ مثلاً، در کلمات تک‌هجایی، مانند «قُم» تکیه روی همان بخش است.^۶ با این حال، تکیه کلمه، معمولاً در مسئله قرائت قرآن و از منظر موسیقایی و هنری مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد و عدم رعایت آن، در مسئله تفسیر قرآن در سطح تخصصی، موجب شبهه معنایی نبوده است. شاید به این دلیل که زبان عربی، مبتنی بر نظام اشتقاق است و وزن کلمه، اسم یا فعل بودن آن را مشخص می‌کند، تکیه در کلمه، در ظهور این بعد معنایی کلمات، نقشی چندان مهم نداشته باشد؛ اما نمی‌توان کارکرد معنایی تکیه را در جملات عربی انکار کرد.^۷

وقتی واژه‌ها به تنهایی تلفظ می‌شوند، هر یک تکیه مخصوص خود را دارند؛ اما هنگامی که در گروه می‌آیند و جمله را می‌سازند، بیشتر آن‌ها تکیه خود را از دست می‌دهند. در هر جمله، یک واژه برجسته‌تر از دیگر واژه‌ها تلفظ می‌شود که به آن، «نقطه اطلاع» گویند. واژه‌ای که تکیه جمله روی آن است، سبب می‌شود که تکیه واژه‌های بعد از آن از میان برود. بنا بر این، «تکیه جمله» برجسته ساختن یکی از عناصر جمله است نسبت به عناصر دیگر آن.^۸ تکیه جمله بر این اساس موجودیت می‌یابد که در هر جمله، یکی از واژه‌ها، برجسته‌تر تلفظ می‌شود؛ مثلاً در جمله دو جزئی در فارسی، تکیه جمله، روی فعل است.

۱ - البهنسائي، الدراسات الصوتية عند علماء العرب والدرس الصوتي الحديث، ۱۸۷ - ۱۸۸.

۲ - عبسي، التبر في العربية، ۳۱.

۳ - أنيس، آواشناسی زبان عربی، ۱۵۷.

۴ - حق شناس، آواشناسی (فونتیک)، ۱۲۳.

۵ - خزاعی فر، «تکیه جمله در جمله ساده فارسی»، ۳۰ - ۳۱.

۶ - الأنطاكی، المحيط فی الأصوات العربیة و نحوها و صرفها، ۵۲/۱. عكاشه، التحليل اللغوي فی ضوء علم الدلالة، ۴۶.

۷ - زرکوب و همکاران، «کارکرد واحدهای زنجیری و زبر زنجیری در زبان عربی»، ۸۲.

۸ - خزاعی فر، «تکیه جمله در جمله ساده فارسی»، ۴۵.

تکیه وقتی روی یکی از وابسته‌های جمله قرار گیرد، یا نقش تباین دهنده‌گی دارد یا نقش تأکیدی. در حالت اول، جمله معنای «این و نه آن» را القا می‌کند. در عموم حالات، این و نه آن، هر دو، به مجموعه‌ای با اعضای محدود تعلق دارند که برای شنونده معلوم و قابل شناسایی است. اما گاه نقش تباین دهنده‌گی تکیه کاملاً آشکار نیست.^۱ تکیه جمله، از طریق سبک گفتار، در دلالت جمله مشارکت می‌کند. این نوع تکیه روی هجاهای کلمه قرار می‌گیرد؛ اما ترکیب کلام، جایگاهش را مشخص می‌کند.^۲ برای مثال، جمله «هذا ما أردتُهُ» اگر به صورت گفتاری ادا شود، تکیه، معنایش را مشخص می‌کند؛ یعنی اگر جمله منفی باشد، تکیه روی «ما» و اگر جمله مثبت باشد، تکیه روی «أردتُهُ» خواهد بود. ساختار نوانی مؤکد یا تباین‌دهنده معمولاً در محاوره به کار می‌رود. در نوشتار چون تکیه را نمی‌توان نشان داد، برای بیان تأکید یا تباین معمولاً از تعبیرات یا ساختارهای خاص استفاده می‌شود. یکی از مشکلاتی که در خواندن متن، به خصوص شعر، وجود دارد ناشی از آن است که خواننده، مقصود گوینده را به درستی درک نکند و نتواند تکیه مؤکد یا تباین‌دهنده را استنباط کند و به نوای مطلوب بخواند. مانند: «این همه رسوا تو مرا خواستی * حال که رسوا شده‌ام می‌روی» در این جمله، کاملاً روشن نیست که تکیه روی «تو» نقش تأکیدی دارد یا تباین‌دهنده‌گی. درباره جایگاه تکیه در زبان عربی در دوران اولیه اسلام دلیل و شاهی نیست؛ زیرا هیچ یک از نویسندگان گذشته بدان نپرداخته‌اند. در عین حال قاریان مصری معاصر در قرائت خود، معمولاً از قانونی تبعیت می‌کنند که شاید برگرفته از شناخت جایگاه تکیه در کلمات عربی است.^۳

ب- آهنگ کلام

«آهنگ»، دیگر واحد زیرزنجیری در کلام است^۴ که گاه از آن با عنوان نواخت یا لحن نیز یاد شده است.^۵ در میان اصطلاحات آوایی زبان عربی، از واژه «التغیم» به عنوان معادل آن نام برده می‌شود.^۶ به زیر و بمی در کلام اطلاق می‌شود که از ترکیب مختصه‌های تواتر و دامنه ارتعاش به دست می‌آید. هرچه تعداد تواتر بیشتر باشد، آوا زیرتر و هرچه کمتر باشد، آوا بم‌تر شنیده می‌شود. نیز هرچه دامنه ارتعاش گسترده‌تر شود، آوا رساتر و هرچه محدودتر گردد، آوا نارساتر شنیده می‌شود.

۱ - خزاعی فر، «تکیه جمله در جمله ساده فارسی»، ۴۵.

۲ - عکاشه، التحلیل اللغوی فی ضوء علم الدلالة، ۴۶ - ۴۷.

۳ - آنیس، آواشناسی زبان عربی، ۱۵۸.

۴ - حق شناس، آواشناسی (فونتیک)، ۱۲۶ - ۱۲۷.

۵ - ابو محبوب، ساخت زبان فارسی، ۵۱ و ۶۸.

۶ - زرکوب و همکاران، «کارکرد واحدهای زنجیری و زیرزنجیری در زبان عربی»، ۸۲.

می‌شود.^۱ زیر و بمی در آواشناسی انواع گوناگون دارد که تغییر ارتفاع و زیر و بمی صوت را در ادای جمله، آهنگ آن می‌گویند. آهنگ از ویژگی‌های جمله و وسیله تجلی احساسات و عواطف گوینده است. به این ترتیب آهنگ جملات خبری، پرسشی، عاطفی، تعجبی و امری که احساسات متفاوت را نشان می‌دهد، با یکدیگر تفاوت دارد. آهنگ در جمله موجب پدید آمدن معنای ضمنی ویژه‌ای برای آن جمله می‌شود؛ یعنی، اگر زنجیره یکسانی از واژه‌ها که صورت نحوی جمله‌ای درست را دارد، با چند آهنگ متفاوت گفته شود، هر آهنگ خاص معنای ضمنی ویژه‌ای به همراه خواهد داشت. برای مثال، اگر جمله «حسن رفت» با زیر و بمی افتان بیان شود، معنای خبری خواهد داشت. اما اگر با زیر و بمی خیزان ادا شود، معنای سؤالی خواهد داشت.^۲

انیس معتقد است که تحقیق درباره زیر و بمی صداها و تسلسل آن در زبان عربی نیازمند کمک موسیقیدانان عرب است اما تاکنون آنان به یک گام موسیقی دست نیافته‌اند؛ به عبارت دیگر درباره آن اتفاق نظر ندارند. با این حال، می‌توان تا حدودی نسبی به آهنگ کلام دست یافت و برخی آیات و جملات قرآن را بر اساس موارد مشترک، از لحاظ آهنگ کلام تحلیل نمود. لذا درک معنای برخی از آیات قرآن می‌تواند با آهنگ و لحن پیوند داشته باشد.^۳

ج- درنگ

یکی دیگر از عناصر زبرزنجیری که زبان ممکن است از آن استفاده کند، «درنگ» یا سکوت کوتاه است. درنگ از مختصه‌های آوایی مشخصی ساخته نمی‌شود، بلکه از تغییر در مختصه‌های آوایی متفاوت، از قبیل کشش، نادمیدگی، دمیدگی، داکرفتگی، واکداری و غیره در مرز دو واحد آوایی بزرگتر از همخوان و واکه به دست می‌آید. برای مثال در زنجیره گفتار «man'zur'daram» اگر درنگ بعد از «man» باشد، این جمله آوا نوشته جمله فارسی «من زور دارم» است؛ اما اگر درنگ بعد از «man'zur» باشد، این جمله، آوا نوشته جمله فارسی «منظور دارم» خواهد بود.^۴

در قرآن کریم، فارغ از اینکه زبان آن، عربی است، موضوع درنگ ضابطه خاص خود را دارد و از این منظر نمی‌توان قواعد زبانشناختی در مبحث درنگ را به طور گسترده به آن تسری داد. آنچه در قرائت قرآن کمترین فاصله را با درنگ به عنوان یک عنصر زبرزنجیری دارد در نوبت اول، «سکت» و در نوبت دوم «وقف» است.

۱- حق‌شناس، آواشناسی (فونتیک)، ۱۲۶-۱۲۷.

۲- حق‌شناس، آواشناسی (فونتیک)، ۱۲۶-۱۲۷.

۳- انیس، آواشناسی زبان عربی، ۱۶۰.

۴- حق‌شناس، آواشناسی (فونتیک)، ۱۲۷-۱۲۸.

ارتباط متقابل تکیه با معنای آیات

تکیه در سطح جمله می‌تواند موجب شناخت بهتر معنای آیات شود و متقابلاً معنای آیه، تکیه جمله را مشخص نماید. برای مثال، معنای عبارت «ذُرِّيَّةٌ مِّنْ حَمَلِنَا مَعَ نُوحٍ» در آیه «ذُرِّيَّةٌ مِّنْ حَمَلِنَا مَعَ نُوحٍ إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا»^۱ بر حسب وجوه مختلف اعراب، تفاوت پیدا می‌کند. بنا بر وجه اول، یعنی به بنی اسرائیل دستور دادیم که ذریه کسانی را که با نوح بر کشتی سوار کردیم، مورد اعتماد قرار ندهند.^۲ در این صورت، عبارت مذکور توضیح آیه پیشین خواهد بود که از بنی اسرائیل خواسته شده بود جز خدا را وکیل نگیرند. حال در این آیه، بیان می‌کند که مقصود از «من دونه» مخصوصاً فرزندان کسانی است که آن‌ها را با نوح (در کشتی) برداشتیم. با این تفسیر، تکیه در این عبارت، روی واژه «ذُرِّيَّةٌ» نخواهد بود. بیشتر مفسران^۳ به وجه دوم گراییده و واژه «ذُرِّيَّةٌ» را منادا و منصوب دانسته‌اند؛ بدین معنا: «ای ذریه کسانی که با نوح در کشتی حملشان کردیم، جز من کسی را وکیل نگیرید.» با این تفسیر «وَكَيْلًا» و «ذُرِّيَّةٌ مِّنْ حَمَلِنَا» دو مفعول برای فعل «تَجِدُوهُ» خواهند بود. البته در هر دو صورت، تکیه در عبارت «ذُرِّيَّةٌ مِّنْ حَمَلِنَا مَعَ نُوحٍ» روی واژه «ذُرِّيَّةٌ» قرار خواهد گرفت.

نمونه دیگر آیه «وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»^۴ است. در این آیه، تکیه بر اساس معنا می‌تواند متفاوت باشد. اگر بر روی کلمه «الْحَقُّ» قرار گیرد، معنا چنین خواهد بود: «میزان و معیار سنجش در آن روز، حق و حقیقت است. به عبارت دیگر، دالّ مرکزی آیه در این برداشت، معیار بودن حق در سنجش است.»^۵ در میان مفسران متقدم نیز چنین برداشتی یافت می‌شود.^۶

اما اگر تکیه روی «الْوَزْنُ» باشد، معنای آیه چنین خواهد بود: «وزن کردن در آن روز حق است و واقع خواهد شد.» در این صورت، واژه مذکور معنای مصدری خواهد داشت و مقصود از وزن، توزین خواهد بود.^۷ طباطبایی، آیه «وَنَصَّعُ

۱- اسراء، ۳.

۲- طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ۶/۱۱۶.

۳- طبرانی، التفسیر الکبیر: تفسیر القرآن العظیم، ۴/۹۶. طوسی، التبیان فی تفسیر القرآن، ۶/۴۴۷. زمخشری، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الاقوال فی وجوه التأویل، ۲/۶۴۸.

۴- اعراف، ۸.

۵- صادقی تهرانی، الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن و السنه، ۱۱/۳۲.

۶- بلخی، تفسیر مقاتل بن سلیمان، ۲/۳۰. ثعلبی، الکشف و البیان، ۴/۲۱۶.

۷- سمرقندی، تفسیر بحر العلوم، ۱/۵۰۴. طبرانی، التفسیر الکبیر: تفسیر القرآن العظیم، ۳/۱۱۷. زمخشری، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الاقوال فی وجوه التأویل، ۲/۸۸.

الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ... وَكَفَىٰ بِنَا حَاسِبِينَ»^۱ را دلیلی بر این برداشت دانسته و وزن را، توزین الاعمال معنا نموده است.^۲ لذا در صورتی که این معنا پذیرفته شود، تکیه بر کلمه «الْوَزْنُ» قرار گرفته، واژه مذکور مرکز ثقل معنایی آیه خواهد بود.

درباره آیه «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»^۳ نیز می‌توان تکیه را روی دو کلمه در نظر گرفت که بر اساس برداشت نخست، دالّ مرکزی آیه واژه «الْحَمْدُ» و مطابق برداشت دوم، معنای محوری آیه کلمه «لِلَّهِ» است. با در نظر گرفتن معنای نخست^۴ تکیه بر روی «الْحَمْدُ» و معنا چنین است: «همه حمدها از آن خداوند رب العالمین است.» یعنی هیچ گونه حمدی نیست که به خداوند تعلق نگیرد.

اما طبق برداشت دوم، آیه چنین معنا می‌شود: «همه حمدها، تنها از آن خداوند است که رب العالمین است.» لذا تکیه نیز بر روی کلمه «لِلَّهِ» قرار می‌گیرد. در این تفسیر، حمد به خداوند یکتا اختصاص می‌یابد و دیگران از شایستگی حمد شدن، کنار نهاده می‌شوند. این برداشت با سیاق آیات نیز تأیید می‌شود. زیرا عبارت «رَبِّ الْعَالَمِينَ» به منزله تعلیل برای اختصاص حمد به خداوند است؛ پس حمد، تنها شایسته خداوند است زیرا اوست که رب عالمیان است. به تعبیر دیگر، تأکید بر اختصاص حمد به خدای یکتا، حاوی مفهوم نفی شرک نیز هست. سخن اغلب مفسران، گویای چنین معنایی است.^۵ عبارت «لله» فن اختصاص به کار رفته است تا دلالت کند که همه حمدها مختص خداوند است.^۶

نمونه دیگر آیه «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»^۷ است. عبارت «لِيَعْبُدُونِ» ترکیبی از لام تعلیل+ فعل مضارع منصوب یعبدون که نون آن به نشانه نصب محذوف است+ نون وقایه+ یاء متکلم که مفعول به است، اما یاء مذکور، حذف شده است.^۸ یکی از خوانش‌ها این است که تکیه را روی فعل مضارع منصوب یعنی یعبدون در نظر گیریم که بر این اساس، تکیه کارکرد تأکیدی دارد و معنای آیه چنین می‌شود: «و من جن و انس را نیافریدم مگر آنکه مرا عبادت کنند.» با توجه به

۱ - انبیاء، ۴۷.

۲ - طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ۳۷/۱۳.

۳ - حمد، ۲.

۴ - فیضی، سواطع الالهام فی تفسیر کلام الملك العلام، ۴۹/۱.

۵ - طبری، جامع البیان فی تفسیر القرآن، ۴۶/۱. طوسی، التبیان فی تفسیر القرآن، ۳۱/۱. طبرانی، التفسیر الکبیر: تفسیر القرآن العظیم، ۱۱۳/۱.

۶ - صافی، الجدول فی اعراب القرآن و صرفه و بیانه مع فوائد نحویة هامة، ۲۴/۱.

۷ - ذاریات، ۵۶.

۸ - علوان، اعراب القرآن الکریم، ۲۳۱۰/۴.

تعلیل موجود در آیه^۱ و محل تکیه در خوانش دوم، هدف از آفرینش جن و انس، «عبادت» است. اما خوانش دیگر از آیه، ضمن آنکه عبادت را ملحوظ داشته، تکیه را بر نون وقایه مکسور به نمایندگی از یاء متکلم محذوف می‌نهد و چنین معنایی را از آیه رقم می‌زند: «و من جن و انس را نیافریدم، جز آنکه «مرا» عبادت کنند.» در این معنا، تکیه نقش تباین دارد و معنای «این و نه آن» را القا می‌کند. پس چون خدا خالق جن و انس است، فقط او سزاوار پرستش است نه کس یا چیز دیگر.

مطالب بیان شده در شماری از تفاسیر، چنان می‌نماید که بر حالت دوم و نقش تباینی تکیه در آن، عنایتی نداشته اند و صرف توجه به عبادت خداوند را دالّ مرکزی آیه دانسته‌اند.^۲ مؤید این برداشت قرینه متنی است. اولاً رویکرد کلی آیات قرآن در باب عبودیت و عبادت، عموماً بر توحید و نفی شرک توأمان است؛ مانند آیه «يَعْبُدُونَنِي، وَ لَا يَشْرِكُونَ بِي شَيْئاً»^۳ که در عین تأکید بر عبادت خداوند، شرک را نیز از او دور دانسته است. به علاوه، سیاق آیات نیز به عنوان قرینه نقش روشنی دارد. برای مثال چند آیه پیشتر، تأکید شده است که در کنار الله، خدای دیگری را قرار ندهید.^۴ در آیه بعد نیز، تصریح شده است که خداوند یکتاست که روزی دهنده است و مفهوم آن، می‌تواند صلاحیت عبادت و عبودیت نیز باشد. در خود آیه مورد بحث نیز، تعلیل به کار رفته، حاکی از آن است که شایستگی عبادت و عبودیت، از آن کسی است که آفریننده است نه کس یا چیز دیگر. شمار دیگری از مفسران، بر همین معنا اشاره کرده اند. از کلبی در بیان معنای «لِيَعْبُدُونِي» چنین نقل شده است: «لِيُوحِّدُون؛ ألا تا مرا یکی گویند.»^۵ در مجمع البيان هم آمده است: «يعني من جن و انس را خلق نکردم جز برای عبادت خویش؛ معنایش این است که تنها مرا عبادت کنند.»^۶

آیه «إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ»^۷ در همان سوره نیز از لحاظ محل تکیه قابل توجه است. اگر تکیه روی واژه «الرَّزَّاقُ» قرار گیرد، بر رزاقیت خداوند در آیه تأکید و چنین معنایی به دست می‌آید: «همانا خداوند روزی‌دهنده و صاحب نیروی استوار است.» این معنا در برخی تفسیرها هم رخ می‌نماید.^۸

۱ - طوسی، التبیان فی تفسیر القرآن، ۳۹۸/۹.

۲ - طبری، جامع البیان فی تفسیر القرآن، ۸/۲۷. ابن‌ابی‌زمین، تفسیر ابن‌ابی‌زمین، ۳۵۳.

۳ - نور، ۵۵.

۴ - ذاریات، ۵۱.

۵ - ابوالفتح رازی، روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، ۱۱۶/۱۸.

۶ - طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ۲۴۳/۹. سیوطی، الدر المنثور فی التفسیر بالماثور، ۱۱۶/۶.

۷ - ذاریات، ۵۸.

۸ - طبری، جامع البیان فی تفسیر القرآن، ۸/۲۷.

اما اگر تکیه بر کلمه جلاله «الله» قرار گیرد، معنای آیه چنین خواهد بود: «تنها خداوند است که روزی دهنده و صاحب نیروی استوار است.» طبق این معنا، آیه بر حصر در رازقیت خداوند دلالت دارد. ضمیر فصل «هو» نیز دلیلی بر حصر در آیه است^۱ که بر این اساس، نقش تبیینی تکیه بر «الله» نمایان تر می گردد؛ به تعبیر دیگر کسی جز خداوند رازق نیست. آیات دیگر در سیاق نیز بر نفی شرک تأکید می کنند.^۲ از جمله آیه پیشین که بیان می کند خداوند از آن ها (مشرکان) روزی نخواسته است. به جز این، در مواضع دیگری از قرآن نیز رازقیت خداوند، دلیلی بر شایستگی او در عبودیت و عبادت بیان شده است. مانند: «إِنَّ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ لَكُمْ رِزْقًا فَابْتَغُوا عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ وَاعْبُدُوهُ»^۳ در شماری از تفسیرها بر حصر موجود در آیه و اینکه جز خداوند رازقی وجود ندارد، تصریح شده^۴ این دیدگاه ها تکیه تبیینی بر واژه «الله» را تأیید می کنند.

ارتباط متقابل آهنگ کلام با معنای آیات

درک معنای برخی از آیات قرآن می تواند با آهنگ و لحن پیوند داشته باشد.^۵ یکی از نمونه ها عبارت «هَذَا رَبِّي» در آیات زیر است که سه مرتبه تکرار شده است: «فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْإِفْلِينَ * فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِغًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَئِنْ لَمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ * فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَازِغَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ»^۶ مطابق این آیات، ابراهیم (ع) در مواجهه با پرستندگان اجرام آسمانی، به ترتیب به یک کوكب، ماه و خورشید را مورد اشاره قرار داده و می گوید: «این خداوندگار من است»؛ اما با افول یکایک آنها، نهایتاً ربوبیت را شایسته خالق جهان اعلام می کند. درباره عبارت مذکور دو دیدگاه در تفاسیر بیان شده است؛ دیدگاه اول بر آن است که عبارت مذکور پرسشی^۷ و لذا، آهنگ سخن در آن، خیزان است. ثعالبی این عبارت را با جمله «أَيْنَ شُرَكَائِي» همسان دانسته است.^۸

۱- ابن عاشور، التحرير والتنوير، ۴۸/۲۷.

۲- ذاریات، ۵۱ و ۵۶.

۳- عنكبوت، ۱۷.

۴- طوفی، الإشارات الالهية الى المباحث الاصولية، ۶۰۳. آلوسی، روح المعاني في تفسير القرآن العظيم والسبع المثاني، ۲۳/۱۴. شوکانی، فتح القدير، ۱۱۱/۵. طنطاوی، التفسير الوسيط للقرآن الكريم، ۳۰/۱۴.

۵- آنیس، آواشناسی زبان عربی، ۱۶۰.

۶- انعام، ۷۶-۷۸.

۷- سمرقندی، تفسير بحر العلوم، ۴۶۲/۱.

۸- ثعالبی، الجواهر الحسان في تفسير القرآن، ۴۸۶/۲.

اما مطابق دیدگاه دوم، جمله یاد شده خبری است.^۱ در این صورت، آهنگ سخن، افتان خواهد بود. به نظر می‌رسد این نظر صحیح باشد؛ زیرا پس از سومین مرتبه که ابراهیم عبارت «هَذَا رَبِّي» را بیان کرده، بلافاصله بزرگی خورشید را دلیل بر برتری آن بر کوکب و ماه دانسته و گفته است: «هَذَا أَكْبَرُ» که معنای سخن او این خواهد بود که «این (خورشید) خداوندگار من است چون این بزرگتر است». روشن است که تأکید بر بزرگتر بودن خورشید، گزاره‌ای خبری از سوی اوست نه پرسشی و معنا ندارد که ابراهیم (ع) بگوید: «آیا این (خورشید) خداوندگار من است؟ این بزرگتر است.»

نمونه دیگر عبارت «ءَاعْجَمِيَّ» در آیه زیر است که درباره پرسشی یا خبری بودن آن اختلاف نظر وجود دارد: «وَلَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا أَعْجَمِيًّا لَقَالُوا لَوْ لَا فُصِّلَتْ آيَاتُهُ ۚ أَعْجَمِيٌّ وَعَرَبِيٌّ قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدًى وَشِفَاءٌ ۚ وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرٌ وَهُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى أُولَٰئِكَ يُنَادُّونَ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ»^۲ پرسشی یا خبری بودن این عبارت، به چگونگی قرائت آن منوط است.

در میان قاریان، حمزه، کسائی و عاصم از طریق ابوبکر، آن را با دو همزه غیر مدّی و به صورت «ءَاعْجَمِيَّ» قرائت کرده‌اند. گروهی دیگر که بیشتر قاریان را شامل می‌شود، دو همزه را مدّی و به صورت «أَعْجَمِيَّ» خوانده‌اند.^۳ این دو قرائت هر دو بر استفهامی بودن عبارت مورد بحث دلالت می‌کند که در این حالت‌ها، آهنگ آن خیزان خواهد بود. اما در قرائت حسن، همزه یکی است و آن هم غیر مدّی که به صورت «أَعْجَمِيَّ» و غیر استفهامی خواهد بود. (همان) در این حالت، آهنگ جمله یاد شده، افتان است. به گفته طوسی^۴ اگر جمله خبری باشد، ادامه سخن منکران است و اگر استفهامی باشد، بدین معناست که آنان بر وجه انکار آن را بیان کرده‌اند؛ یعنی استفهام از گونه انکاری است. برخی مفسران، استفهامی بودن آن را برگزیده‌اند که تقدیر کلام بدین نحو است: «أَكْتُابَ أَعْجَمِيٍّ وَنَبِيٍّ عَرَبِيٍّ؟»^۵.

واژه نخست آیه «أَصْطَفَى الْبَنَاتِ عَلَى الْبَنِينَ»^۶ نیز از موارد اختلافی است که بر اساس دو دیدگاه مختلف، آهنگ کلام، افتان یا خیزان خواهد بود. برخی کلمه «أَصْطَفَى» را استفهامی می‌دانند^۷ که در این خوانش، تقدیر آن چنین است:

۱- فراء، معانی القرآن، ۳۴۱/۱. ابوالفتح رازی، روض الجنان و روح الجنان في تفسير القرآن، ۳۴۹/۷. ابن جوزی، زاد المسیر فی علم التفسیر، ۴۷/۲.

۲- فصلت، ۴۴.

۳- سمرقندی، تفسیر بحر العلوم، ۲۳۰/۳.

۴- طوسی، التبیان فی تفسیر القرآن، ۱۳۲/۹.

۵- ثعلبی، الکشف و البیان، ۲۹۸/۸.

۶- صفات، ۱۵۳.

۷- بلخی، تفسیر مقاتل بن سلیمان، ۶۲۲/۳.

«أَصْطَفَى اللَّهُ أَيُّهَا الْقَوْمَ الْبَنَاتِ عَلَى الْبَنِينَ؟»^۱ به گفته طبری، عرب در استفهام توبیخی، گاه همزه استفهام را می‌آورد و گاه حذف می‌کند که در هر دو صورت، معنا یکسان است. (همان) در این خوانش، الف این کلمه از نوع قطع^۲ و آهنگ آن به دلیل استفهامی بودن، خیزان خواهد بود. اما طبق خوانش دوم که به ابوجعفر و گاه نافع نسبت داده شده، الف، وصل و سخن مشرکان است که گفتند فرشتگان، دختران خدایند.^۳ لذا جمله، خبری و آهنگ آن، افتان خواهد بود. درباره خبری یا استفهامی بودن و نیز آهنگ کلام در جمله «أَذْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ» از آیه «أَذْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا»^۴ نیز باید قرائت‌های نقل شده را در نظر گرفت. عده‌ای آن را خبری خوانده و این قرائت را به اعمش، عاصم و نافع نسبت داده‌اند.^۵ اما گفته شده که حسن و ابوجعفر مدنی، آن را استفهامی خوانده‌اند.^۶ ابن عطیه، قرائت به صورت خبری را به جمهور نسبت داده و گفته است که ابن کثیر، حسن، اعرج، ابوجعفر، مجاهد و ابن وثاب، همزه کلمه «أَذْهَبْتُمْ» را مدی و ابن عامر با دو همزه غیرمدی و همگی، بر سبیل استفهام توبیخی و تقریری خوانده‌اند.^۷ اگر جمله مذکور به صورت خبری خوانده شود، آهنگ آن، افتان و در صورت استفهامی بودن، خیزان خواهد بود.

ارتباط متقابل درنگ با معنای آیات

«سکت» را می‌توان همانند وقف، به مثابه درنگ در نظر گرفت و چه بسا، از این منظر که بر خلاف وقف، در آن نفس‌گیری وجود ندارد و با فاصله اندکی، قرائت ادامه می‌یابد، سکت با درنگ بیشتر همسان باشد. هرگاه در هنگام تلاوت قرآن برای یک لحظه کوتاه صوت قطع شده ولی نفس قطع نشده و جریان داشته باشد گویند عمل «سکت» انجام شده است. لذا قطع صوت بدون قطع نفس را سکت و قطع صوت و نفس را باهم وقف گویند.^۸ گروهی از قاریان در قرائت خود، سکت را به کار می‌بستند؛ از جمله حمزه، ابن ذکوان، حفص، رويس و ادريس که در این میان، حمزه بیش از دیگران بدان عنایت

۱ - طبری، جامع البیان فی تفسیر القرآن، ۶۸/۲۳.

۲ - طوسی، التبیان فی تفسیر القرآن، ۵۳۲/۸.

۳ - ابوالفتوح رازی، روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، ۲۴۲/۱۶. زمخشری، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الاقوال فی وجوه التأویل، ۶۴/۴. ثعلبی، الکشف و البیان، ۱۷۱/۸.

۴ - احقاف، ۲۰.

۵ - فراء، معانی القرآن، ۵۴/۳.

۶ - فراء، معانی القرآن، ۵۴/۳.

۷ - ابن عطیه، المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز، ۱۰۰/۵.

۸ - ابن جزری، النشر فی القراءات العشر، ۴۲۱/۱.

داشته است. معمولاً سکت در میان قاریان مذکور برای تحقیق همزه به کار می‌رفت؛ ابوجعفر، به علاوه، بر تک تک حرف‌های حروف مقطعه نیز سکت می‌نمود.^۱

اما به جز این، آنچه در جلوگیری از تغییر معنا بیان شده، چهار موضع است: سکت بر «عَوَجًا» در «... وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا * فَيَمَّا...»^۲ سکت بر «مَرْقَدِنَا» در «... مَنْ بَعَثْنَا مِنْ مَرْقَدِنَا هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ...»^۳ سکت بر «بَلْ» در «كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ»^۴ و سکت بر «مَنْ» در «وَقِيلَ مَنْ رَاقٍ»^۵ که این موارد در قرائت حفص تأکید شده است. در همه این موارد، عدم سکت موجب تغییر معنا می‌شود و از این نظر، سکت بسان واحد زبر زنجیری درنگ، موجب القای معنای مراد می‌گردد.

برای نمونه، آیه «قَالُوا يَا وَيْلَنَا مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدِنَا هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ» طبق قرائت حفص، سکت دارد. بر اساس این قرائت، جمله بعد از سکت، سخن کافران نیست و بر سبیل استیناف، سخن فرشتگان یا مؤمنان محسوب می‌شود.^۶ اما اگر سکت نشود، عبارت مذکور ادامه «مَنْ بَعَثْنَا مِنْ مَرْقَدِنَا» و سخن کافران خواهد بود.^۷ برخی تفاسیر گرچه سخنی از اصطلاح سکت یا وقف نگفته‌اند، انقطاع کلام در پایان کلمه مرقدنا را متذکر گردیده‌اند^۸ که منظورشان چه وقف و چه سکت باشد، معنای نخست مدنظر آنهاست. برخی دیگر، سکت لطیف در قرائت حفص را یادآور شده و گفته‌اند که دیگر قاریان، وقف در آن موضع را از گونه وقف حسن ذکر کرده‌اند.^۹

در مبحث وقف نیز، معنا حضوری بارز دارد.^{۱۰} «وقف» از مباحث مشهور در قرائت قرآن و در اصطلاح عبارت است از قطع صوت در پایان کلمه و نفس گرفتن با هدف شروع دوباره قرائت. وقف را به سه گونه شامل اختباری، اضطراری

۱- همان.

۲- کهف، ۱- ۲.

۳- یس، ۵۱.

۴- مطففین، ۱۴.

۵- قیامت، ۲۷.

۶- سمرقندی، تفسیر بحر العلوم، ۱۲۷/۳.

۷- طوسی، التبیان فی تفسیر القرآن، ۴۶۶/۸.

۸- فراء، معانی القرآن، ۳۸۰/۲.

۹- بیضاوی، أنوار التنزیل و أسرار التأویل، ۲۷۰/۴.

۱۰- حنون، فی التنظيم الإیقاعی للغة العربیة: نموذج الوقف، ۲۰۸.

و اختیاری تقسیم کرده‌اند^۱ و برخی گونه چهارم را با عنوان انتظاری به آن افزوده‌اند.^۲ تمامی انواع وقف‌های اختیاری، ناظر به معنا هستند و از این منظر نیز به گونه‌های مختلف تقسیم می‌شوند^۳ که تقسیم چهارگانه به تام، کافی، حسن و قبیح یکی از شایع‌ترین و پرطرفدارترین تقسیم‌بندی‌ها در میان علمای وقف و ابتدا و اهل قرائت است.^۴

تأثیر وقف بر تغییر معنا درجات مختلف دارد. در برخی موارد تغییر معنا بسیار جدی است که وقف قبیح، وقف لازم و در درجه‌ای پایین‌تر وقف معانقه، در این میان اهمیت فراوان دارند. وقف قبیح، به لزوم وصل و عدم وقف می‌پردازد و در نقطه مقابل درنگ است. اما «وقف لازم» در مواردی است که اگر دوطرف به یکدیگر وصل شوند مفهوم آیه تغییر می‌کند^۵ و لذا اثری شگرف و جدی بر معنا و تغییر مدلول آیات دارد و می‌تواند کارکرد عنصر زبرزنجیری درنگ را در قرآن بر عهده گیرد که بر اساس آن، وقف بر کلمه لازم است و اعاده کلمه موقوف علیها، جایز نیست.^۶

از جمله می‌توان لزوم وقف بر «قَوْلُهُمْ» در آیه «فَلَا يَحْزُنُكَ قَوْلُهُمْ إِنَّا نَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَ مَا يُعْلِنُونَ»^۷ را یاد کرد که در صورت عدم وقف، معنای آیه تغییر خواهد کرد؛ گویی که عبارات بعدی یعنی «إِنَّا نَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَ مَا يُعْلِنُونَ» سخن کافران است؛ در حالی که عبارات یاد شده، سخن خداوند است. در تفاسیر به مسئله وقف در این مواضع چندان تصریحی نشده و موارد اندک نیز عموماً با الفاظی غیر از وقف به لزوم درنگ پرداخته‌اند. درباره نمونه اخیر در برخی تفاسیر بعد از بیان معنای «قَوْلُهُمْ» از اصطلاح استیناف یا الفاظ دیگر استفاده شده است.^۸

یکی از مواردی که به سبب تأثیر معنایی موجب بروز اختلافات تفسیری می‌شود، «وقف معانقه» است. در وقف «معانقه» یا «مراقبه» در آیه‌ای دو کلمه با هم هستند که می‌توان بر هر یک از آن‌ها وقف را انجام داد، اما زمانی که وقف بر یکی از آن‌ها صورت بگیرد، مانع وقف بر دیگری خواهد بود؛ پس قاری بین وقف بر کلمه اول یا دوم، مختار است؛ ولی نمی‌شود روی هر دو وقف کرد.^۹ اهمیت وقف معانقه چنان است که در تفسیر آیه واحد، در یک دیدگاه، وقف در یک

۱ - السید عجمی، هدایة القاري إلى تجويد كلام الباري، ۳۶۸.

۲ - محمد، الوقف فی القرآن الکریم وأثره علی المعنا والإعراب سورة البقرة أنموذجا، ۱۳.

۳ - ابن جزری، النشر فی القراءات العشر، ۲۳۲/۱.

۴ - شاکر، قواعد وقف و ابتدا در قرائت قرآن کریم، ۳۳.

۵ - حصری، معالم الاهتداء الی معرفة الوقف و الابتداء، ۳۹.

۶ - ابو عرب، «الوقوف والابتداء فی القرآن الکریم»، ۱ - ۲۳.

۷ - یس، ۷۶.

۸ - ثعلبی، الكشف و البیان، ۱۳۶/۸. ابوالفتوح رازی، روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، ۱۶۹/۱۶. آلوسی، محمود بن عبدالله (۱۴۱۵ق). روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی، ۵۱/۱۲.

۹ - حصری، معالم الاهتداء الی معرفة الوقف و الابتداء، ۷.

موضع ضروری دانسته می‌شود و در تفسیری دیگر، از آن منع می‌گردد و این به پیدایش اقوال متعدد منهی می‌شود.^۱ آیه «قَالَ فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ ۞ أَرْبَعِينَ سَنَةً ۞ يَتِيَهُونَ فِي الْأَرْضِ...»^۲ نمونه‌ای است از این موارد که درباره محل وقف، دو موضع بیان شده است. اگر بر کلمه «سَنَةً» وقف شود، معنای آیه این خواهد بود که سرزمین مقدس به مدت ۴۰ سال بر بنی اسرائیل تحریم گردید. اما اگر بر «عَلَيْهِمْ» وقف شود، تحریم، ابدی، اما سرگردانی در بیابان ۴۰ سال خواهد بود.^۳ محل وقف در آیه «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى ۖ شَهِدْنَا ۚ أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ»^۴ نیز موجب تعدد دیدگاه‌های تفسیری می‌شود. بر این اساس درباره قائل «شَهِدْنَا» نیز اختلاف تفسیری پدید آمده است. اگر قائل را خدا یا ملائکه بدانیم، درنگ، بر کلمه «بَلَى» و معنا چنین خواهد بود: «و هنگامی را که پروردگارت از پشت فرزندان آدم، ذریه آنان را برگرفت و ایشان را بر خودشان گواه ساخت که آیا پروردگار شما نیستیم؟ گفتند: «چرا» (همین طور است؛ آن‌گاه خدا به فرشتگان گفت شاهد باشید؛ آنان نیز گفتند: گواهی دادیم تا مبادا روز قیامت بگویند ما از این [امر] غافل بودیم.»^۵ اما اگر محل درنگ، کلمه «شَهِدْنَا» باشد، «قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا» سخن ذریه آدم و ادامه آیه سخن خدا خواهد بود.^۶

نتیجه‌گیری

یکی از مباحث دانش زبان‌شناسی، نقش نشانه‌های آوایی در القای معنای کلام است. در کنار عناصر زنجیری، واحدهای زبر زنجیری نیز در زمره این نشانه‌ها قرار می‌گیرند که در این مقاله، سه عنصر تکیه، آهنگ و درنگ موضوع پژوهش قرار گرفته‌اند. از آنجا که قرآن کریم به صورت متن در اختیار ما قرار گرفته، لیکن، به زبان قوم بودن آن، دلیلی است بر اینکه، در این متن مقدس نیز می‌توان واحدهای زبر زنجیری را بازیابی کرد. با توجه به ارتباط وثیق میان عناصر یاد شده و معنای کلام، در این مقاله، با تکیه بر تعاریف و مختصات زبان‌شناختی عناصر یاد شده و با استفاده از اقوال تفسیری، نمونه‌هایی از گزاره‌های قرآنی در سطح جمله به ویژه در مواردی که اختلافات تفسیری وجود داشت، مورد بررسی قرار گرفت. بر این

۱ - حنون، فی التنظيم الإيقاعي للغة العربية: نموذج الوقف، ۲۰۸ - ۲۰۹.

۲ - مانده، ۲۶.

۳ - زمخشری، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل، ۶۲۲/۱.

۴ - اعراف، ۱۷۲.

۵ - بلخی، تفسیر مقاتل بن سلیمان، ۷۳/۲.

۶ - طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ۷۶۸/۴. زمخشری، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل، ۱۷۶/۲.

اساس، این نتیجه حاصل شد که با توجه به معانی بیان شده در تفاسیر درباره جملات گوناگون، می توان نسبت به بازیابی عناصر زبرزنجیری شامل تکیه، آهنگ و درنگ در قرآن پرداخت و متقابلاً با توجه به ویژگی های عناصر یاد شده و نیز بافت های مرتبط با معنا به ویژه بافت متنی، تا حد زیادی معنای مراد را دریافت.

در موارد زیادی، در تفسیر آیات قرآن با انبوهی از نظرات و دیدگاه ها می توان مواجه شد که مشخص نیست کدام معنا مراد الهی بوده است. گاه نیز معنایی برای یک عبارت بیان شده است که چه بسا مراد خداوند نبوده است. علی رغم اینکه عناصر زبرزنجیری در متن کنونی قرآن کریم وجود ندارد، می توان این عناصر را از طریق تأمل در قرینه هایی چون سیاق و... دریافت و متقابلاً با استفاده و کاربرست این عناصر به تعیین یا تشخیص معنای درست که احتمالاً مراد الهی است، دست یافت. در این میان، تکیه در دو حالت مؤکد یا تباین دهنده می تواند بدین منظور استفاده شود. بدین معنا که با تعیین کلمه ای که تکیه روی آن است، می توان به مفهومی مشخص دست یافت. آهنگ کلام نیز اعم از افتان یا خیزان، خبری یا استفهامی بودن و... در تعیین یا تشخیص معنای کلام مؤثر است. همچنین محل توقف کوتاه یا طولانی (وقف) نیز می تواند در زمره عناصر زبرزنجیری در فهم معانی آیات کمک نماید. مهمترین قاعده قرآنی که با این عنصر هماهنگی دارد، وقف است که به ویژه در وقف معانقه، یقیناً سخن بیش از دو معنا را حمل می کند و محل وقف خواننده، تعیین کننده معنای مورد نظر است که می تواند با مراد الهی هماهنگ یا ناسازگار باشد.

منابع

- قرآن کریم. ترجمه: محمد مهدی فولادوند.
- ابن ابی زمنین، محمد بن عبدالله. تفسیر ابن ابی زمنین. بیروت: دار الکتب العلمیه. ۱۴۲۴ ق.
- ابن جزری، محمد بن محمد. النشر فی القراءات العشر. دار الکتب الإسلامیه. بی تا.
- ابن جوزی، عبدالرحمن بن علی. زاد المسیر فی علم التفسیر، بیروت: دار الکتب العربی. ۱۴۲۲ ق.
- ابن عاشور، محمد طاهر. التحریر و التنویر. بیروت: مؤسسة التاریخ العربی. ۱۴۲۰ ق.
- ابن عطیه، عبدالحق بن غالب. المحرر الوجیز فی تفسیر الکتب العزیز. بیروت: دار الکتب العلمیه. ۱۴۲۲ ق.
- ابوالفتوح رازی، حسین بن علی. روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن. مشهد: آستان قدس رضوی. ۱۴۰۸ ق.
- ابومحبوب، احمد. ساخت زبان فارسی. تهران: میترا.
- ابوعرب، محمد عبد الحلیم عبد المنعم. «الوقوف والابتداء فی القرآن الکریم». مجله بحوث کلیه الآداب. المجلد ۳۰. العدد ۱۱۶. (۲۰۱۹): صص ۱-۲۳.

- آلوسی، محمود بن عبدالله. روح المعاني في تفسير القرآن العظيم والسبع المثاني. بيروت: دار الكتب العلمية. ١٤١٥ ق.
- الانطاكي، محمد. المحيط في الاصوات العربية ونحوها و صرفها. بيروت: دار الشرق العربي. بی تا.
- انيس، ابراهيم. آواشناسی زبان عربی. ترجمه ابوالفضل علامی و صفر سفیدرو. تهران: اسوه. ٢٠٠٥ م.
- بلخی، مقاتل بن سلیمان. تفسیر مقاتل بن سلیمان. بيروت: دار إحياء التراث العربي. ١٤٢٣ ق.
- البهنساوی، حسام. الدراسات الصوتية عند علماء العرب و الدرس الصوتی الحديث. قاهره: مكتبة زهراء الشرق. ٢٠٠٥ م.
- بيضاوی، عبدالله بن عمر. أنوار التنزيل و أسرار التأويل. بيروت: دار إحياء التراث العربي. ١٤١٨ ق.
- پيز، آلن. زبان بدن. ترجمه مسعود رحيمي. تهران: گلبا. ٢٠١٣.
- ثعالبي، عبدالرحمن بن محمد. الجواهر الحسان في تفسير القرآن. بيروت: دار إحياء التراث العربي. ١٤١٨ ق.
- ثعلبي، احمد بن محمد. الكشف و البيان. بيروت: دار إحياء التراث العربي. ١٤٢٢ ق.
- جليلى، سيدهدايت. «اسباب نزول در نظريه تفسيري طباطبايي». مطالعات تفسيري، ٢(٧). (١٣٩٠): صص ٩-٣٢.
- حصري، شيخ محمود خليل. معالم الاهتداء الى معرفة الوقف و الابتداء. ترجمه محمد عيدي خسرو شاهی. ١٩٩٦ م. تهران: اسوه.
- حق شناس، علي محمد. آواشناسی (فونتيك). تهران: آگاه. ١٩٩٠ م.
- حنون، مبارك. في التنظيم الإيقاعي للغة العربية: نموذج الوقف. بيروت: الدار العربية للعلوم ناشرون. ٢٠١٠ م.
- حيدري، سارا؛ محمدعلي نژاد عمران، روح الله. «نقش آكسانها در انتقال معاني و تلاوت معنا محور قرآن كريم». پژوهش های زبانشناختی قرآن. ١١ (٢). (٢٠٢٢): صص ١-١٦.
- خزاعي فر، علي. «تكيه جمله در جمله ساده فارسی». نامه فرهنگستان. سال ششم. ٤ (٢٤). (٢٠٠٤): صص ٣٠-٤٧.
- داني، عثمان بن سعيد. التيسير في القراءات السبع. بيروت: دارالكتاب العربي. ١٤٠٤ ق.
- زركوب، منصوره؛ خاقاني، محمد؛ جاويدی، مريم. «كار كرد واحدهای زنجیری و زبر زنجیری در زبان عربی». زبان پژوهی. ٤ (٨). (٢٠١٣): صص ٦٧-٩٥.
- زمخشري، محمود بن عمر. الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل و عيون الأقاويل في وجوه التأويل. بيروت: دارالكتاب العربي. ١٤٠٧ ق.
- سمرقندی، نصر بن محمد. تفسير بحر العلوم. بيروت: دار الفكر. ١٤١٦ ق.
- السيد عجمی، عبد الفتاح. هداية القاري إلى تجويد كلام الباري. المدينة المنورة: مكتبة طيبة. ٢٠٠٥ م.
- سيوطي، عبدالرحمن بن ابی بكر. الدر المنثور في التفسير بالماثور. قم: كتابخانه عمومی آيت الله العظمی مرعشی نجفی (ره). ١٤٠٤ ق.

- شاكر، محمد كاظم. قواعد وقف و ابتدا در قرائت قرآن كريم. قم: دفتر تبليغات اسلامي. ۲۰۰۴ م.
- شوكاني، محمد. فتح القدير. دمشق: دار ابن كثير. ۱۴۱۴ ق.
- صادقي تهراني، محمد. الفرقان في تفسير القرآن بالقرآن و السنة. قم: فرهنگ اسلامي. ۱۴۰۶ ق.
- صادقي، وحيد. ساخت نوایی زبان فارسی: تکیه واژگانی و آهنگ. تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت). پژوهشکده تحقیق و توسعه علوم انسانی. ۲۰۱۶ م.
- همو. «نقش نشانه‌های نوایی در ابهام‌زدایی از عبارات مبهم فارسی». پژوهش‌های زبان‌شناسي. ۴ (۱). (۲۰۱۲): صص ۶۷-۸۰.
- صافی، محمود. الجدول في إعراب القرآن و صرفه و بیانه مع فوائد نحویة هامة. دمشق: دار الرشید. ۱۴۱۸ ق.
- طباطبایی، محمدحسین. المیزان في تفسير القرآن. بیروت: مؤسسة الأعلمي للمطبوعات. ۲۰۱۱ م.
- طبرانی، سلیمان بن احمد. التفسير الكبير: تفسير القرآن العظيم. اربد: دار الكتاب الثقافي. ۲۰۰۸ ق.
- طبرسی، فضل بن حسن. مجمع البیان في تفسير القرآن. تهران: ناصر خسرو. ۱۹۹۳ م.
- طبری، محمد بن جریر. جامع البیان في تفسير القرآن. بیروت: دار المعرفة. ۱۴۱۲ ق.
- طنطاوی، محمد سید. التفسير الوسيط للقرآن الكريم. مصر: نهضة مصر. ۱۹۹۷ م.
- طوسی، محمد بن حسن. التبیان في تفسير القرآن. بیروت: دار إحياء التراث العربي. بی تا.
- طوفی، سلیمان بن عبدالقوی. الإشارات الالهية الى المباحث الاصولية. بیروت: دار الكتب العلمية. ۱۴۲۶ ق.
- عبسی، خالد. الثبر في العربية. اربد: عالم الكتب الحديث. ۲۰۱۱ م.
- عبسی، هاشم. النبر في العربی و تطبيقاتها في القرآن الكريم (پایان نامه). صنعاء: دانشگاه صنعاء. ۲۰۰۸ م.
- عکاشه، محمود. التحليل اللغوي في ضوء علم الدلالة. مصر: دار النشر للجامعات. ۲۰۰۵ م.
- علوان، عبدالله بن ناصح. اعراب القرآن الكريم. مصر: دار الصحابة للتراث. ۱۴۲۷ ق.
- غیبی، عبدالاحد؛ پرشور، سولماز. «واکاوی ایقاع نبر و تنغیم در جزء ۳۰ قرآن کریم». مطالعات سبک شناختی قرآن کریم. ۱ (۲). (۲۰۱۸): صص ۴۹-۶۴.
- فراء، یحیی بن زیاد. معانی القرآن. مصر: الهيئة المصرية العامة للكتاب. ۱۹۸۰ م.
- فرع شیرازی، سید حیدر. «قدرت تکیه هجایی در تغییر معانی واژگانی قرآن کریم». آموزه‌های قرآنی. ۱۹ (۳۵). (۲۰۲۲): صص ۱۹۳-۲۱۶.
- فیضی، ابوالفیض بن مبارک. سواطع الالهام في تفسير كلام الملك العلام. قم: دار المنار. ۱۴۱۷ ق.
- ناتل خانلری، پرویز. تاریخ زبان فارسی. تهران: نشر نو. ۱۹۹۸ م.

كيانى، حسين؛ رحمانى، اسحاق. «ظاهرة النبر في القرآن الكريم». اللغة العربية و آدابها. ش ١. (٢٠١٢): صص ١٠١ - ١٢١.

محمد، فارح. الوقف في القرآن الكريم وأثره على المعنا والإعراب سورة البقرة أنموذجا، تبسة: جامعة الشيخ العريب التبسي. ٢٠٢١ م.